

## بانی نخستین و یولون

- ۲ -

در انتهای خیابان سنت پول در گوشه يك گورستان که کلیسایی با همان نام را احاطه میکرد خانه‌ای بود که سابقاً يك عالیجناب از اتباع آرشووک سان Sens در آن منزل داشت اما اکنون پناهگاه عده‌ای اشخاص بی‌اهمیت از طبقه پيشه‌ور و صنعت کار یا طلبه و کارگشا و شاگرد و کیل شده بود . در طبقه هم کف با خیابان این خانه رو بانهدام و ویرانی که کمی هم از سطح خیابان پائین‌تر بود منزل کم فروغ و تاریکی بسمت خیابان درمی‌گشود مشتمل بر دو اتاق و يك اتاق دفتر بدقواره نامطبوع در اطراف بزرگ آن که بطرف خیابان بود و بجز در ورود دو پنجره کوتاه بآن روشنائی میداد و قتیکه چشم بوضع نیمه تاریکی که بر آن حکفرما بود عادت میکرد يك ميز کار گاه آبنوس کاری و قطعاتی از چوب پراکنده بهر طرف ورشته‌های زه مخصوص لوت و افزار و آلات فولادی دیده می‌شد و از تمام این اشیاء بوی تند و زننده رنگ و روغن برمیخاست . بدیوارها تعدادی لوت و تئورب و ویول و سینار ( نوعی چنگ شبیه به سنتور که در قدیم معمول بوده ) آویخته بود که جو بهای حنائی رنگ آنها با ملایمت و آرامی جلوی اشعه پریده رنگ روز را میگرفت .

در این لحظه مرد جوان - او بیست و پنج سال نداشت - در کنار ميز کار گاه نشسته و درست اندر کار ساختن يك ویول بود . در حالیکه مستغرق در کار بود گونه‌هایش از رنگ‌های تب برافروخته شده و با ملایمت و ظرافت و شوق و افراس گرم تراشیدن صفحه روی ساز بود . بعضی جاهای آنرا نازک میکرد و ضخامت نقاط معینی از صفحه را مطابق قواعد علمی که در ذهن داشت و محصول تجربه نسل‌های در گذشته بود ترتیب میداد . گاه مانند اینکه از نتیجه جد و جهدش راضی نباشد چینی از هم و غم بر پیشانی او گره میزد ولی باز با ولع بیشتری به کار می‌پرداخت . گاه بگاه دسترنج خود را بکنار پنجره برده با دقت آنرا واری می‌کرد و بعد باز گشته مفار را بدست میگرفت و با ضربه بسیار خفیفی خطای نادیدنی آنرا تصحیح می‌نمود . در اثناء این اشتغال بود که خواهرش کاتارینا در بازگشت از خرید لوازم شام فقیرانه‌شان بسراغ او آمد و از وی پرسید :

- پی‌یترو چطوری ؟ آیا سرفه کردی ؟ احساس خستگی میکنی ؟

دختر جوان با اینکه دو سال کوچکتر بود برادر را در پوششی از مهر مادرانه می‌پوشاند .

پی‌یترو سر برداشت و بروی خواهرش لبخندی زده گفت :

- کار تارینا جان ، تو خوب میدانی و قتیکه من کار میکنم رنج نمی‌برم . آیا بریژیت

خانم Brigitte را دیدی و مطلع شدی از اینکه او هنوز قصد خریدن تئورب را برای مادام

آنژویلیر Angevillers دارد یا نه ؟

رخسار کاتارینای زیبا تیره رنگ و اثر کونا و مختصری از نومییدی و دلسردی در آن نمایان شده که از نظرتیز بین برادرش پنهان نمازد و چنین پاسخ داد :

نه ، گمان میکنم که باید از این فروش باید صرف نظر کرد ، بریزیت خانم از آن بابت غمزده و اندوهگین بود ، زیرا او ما را خیلی دوست دارد ، اما بانوی او ساز دیگری را در نظر گرفته - و تو میدانی که این خانمهای محترم چقدر بوالهوسند - او سازی را میخواهد که از یکی از کارگاههای بزرگ ایتالیا وارد شده باشد .

لوت ساز جوان زهر خند زنان گفت :

لابد او میخواهد يك تئورب ساخت آماتی بخرد . ما همه جا حتی در پاریس هم با آماتی برخورد می کنیم . آلات موسیقی ساخت او آیا واقعاً از آنچه من می سازم برتر و بهترند ؟ صدای صاف و پاک تری دارند ؟ طنین و آهنگ زرف تری دارند ؟ هم آهنگی و موزونی لطیف تر و ظریف تری دارند ؟

کاتارینا که بر آشفتمگی او را دید و بولوی را که روی يك میز قرار داشت و آخرین کار بانجام رسیده برادرش بود بدست گرفته آنرا كوك کرد و سپس آرشه اورو سیمهای آن بحرکت درآمد و نغمه زیبای Canzonetta da Primavera را که دسپره Desperetz آهنگساز هنگام ورودش با ایتالیا آنرا ساخته بود از ساز بیرون کشید .

بیمار مسکین مانند شخص مجذوب و مسحوری که در حال خلسه باشد این موزیک را گوش میکرد و موقعیکه خواهرش از نواختن بازا استاد سر خود را تکان داده گفت: آری صدای این ساز قشنگ است ، عمیق است ، طنین های آن سرشار و لبریز است . لیکن اینهمه يك چیزی کم دارد: ناله و زاری و مویه آواز انسانی را ادا نمی کند . با اگر من میتوانستم با آنچه خیال میکنم و بطور مبهم در اندیشه آنم تحقق دهم شکفت انگیز ترین و کاملترین آلت موسیقی را که هیچ سازی یارای خلع آنرا از سلطنت بر سازها نداشته باشد بوجود می آوردم و اولین لوت ساز جهان میشدم و آنوقت ما ثروتمند میشدیم ، خیلی ثروتمند ، و دیگر تو مجبور نبودی کارتارینای نگون بختم کار کنی آنطوریکه بالفعل میکنی .

سخن پی یتر و را يك سلسله سرفه های پی در پی و متوالی قطع کرد و او دودست خود را بر سینه که آتشی درونی در کار تخریب و نابودی آن بود گذاشت . عرق بر پیشانی او جاری شده و خواهرش آنرا خشک میکرد در حالیکه با نرمی و مهربانی ابدی کلماتی که زنان برای تسکین آلام و تخفیف رنجها میدانند سعی مینمود وی را آرام کند .

وقتیکه حملات سرفه فروکش کرد پی یتر و احساس ضعف و خستگی و نساتوانی نمود و سعی کرد که با تبسمی کاملاً محزون و نومیدانه بروی کاتارینا لبخند زند .

- خواهر کوچک عزیزم می بینی که خلق و ابداع آن آلت موسیقی کامل و شگفت آوری که در فکر دارم نصیب من نخواهد شد .

- چرا اینطور خودت را ناامید میکنی پی یتر و ؟ روزهای خوب از پی روزهای بد باز می آیند . استاد لیونارد و داوینچی بمن وعده داده است که ما را فراموش نکند ، او بقول

خود وفا خواهد کرد و ازدستش همه کار برای ما برمیآید .

– خیال میکنی او همه کارش را گذاشته که هنوز بفکر دوما نتوانی فقیر بیچاره باشد ، او که در عزت و جلال و زیبایی و جمال زندگی میکند؟

هنوز حرفش تمام نشده بود که در باز شد و پیرمردی تنومند و کمی خمیده که بشانهٔ مرد جوانی تکیه کرده بود از پله‌های سمت خیابان پائین آمد .  
کاتارینا با عجله با استقبال او شناخت درحالیکه فریاد میزد :

– استاد ، استاد شما ما را فراموش نکرده‌اید . وبا نشان دادن پی‌یترو باو اضافه کرد:

– این است برادر من ، همین الان داشتم باو میگفتم که ما می‌توانیم بشما امیدوار باشیم .

فلورانس درعین اینکه نسبت به بدبختی آنها حس ترحم شدیدی یافت از اعتماد این دو موجود نیز متأثر شد . او مخصوصاً در چهرهٔ پی‌یترو علائم يك بیماری را که هیچ چیز بسا آن مقاومت نتواند کرد تشخیص داد . او تنگدستی و فقر و مسکنت داخلهٔ این دو بچه را که بی‌پشت و پناهی در يك شهر بزرگ فراموشی سپرده شده بودند دید و علاوه بر آن ذلت و فلاکت هنرمندی را دید که بواسطه ناکامی و عدم موفقیت در آنچه بدان دل بستگی و امید داشته حقیر و سرافکنده شده است . با نظر بصیرت و خبرگی سازه‌های تمام شده‌ای را که در انتظار فروخته شدن بودند و هیچکس در این خانهٔ کثیف فقیرانه به جستجوی آنها نمی‌آمد بررسی و مدتی آنها را زیر و رو دستمالی کرد و بی‌عیبی و کمال و زیبایی آنها جلب توجه او را نمود و با کف دستش صندوقچه‌های طنین و قنداقهای خم شدهٔ آنها را نوازش داد ، سیم‌ها را بصدا درآورد و سپس بسراغ ویولی آمد که کاتارینا چند لحظه قبل آنرا نواخته بود و ازدختر جوان خواهش کرد که لطف کرده با حضور وی آنرا امتحان نماید . بار دیگر صدای صاف و ترو تازۀ نمۀ *Canzonetta da Primavera* طنین‌افکنند بدانسان که گوئی دکه نکبت‌بار را با پرتوی از آفتاب ایتالیا روشن ساخته بود . موقیبه کاتارینا از نواختن دست کشید دانه‌های غلطان اشک از چشمان استاد روان بود . او ویول را در دست‌های خود گرفت و به پی‌یترو چنین گفت :

– عجب شاهکاری که آلتی این چنین بتواند تا این درجه باعث کشف و شهود شده و اینهمه چیز را در ذهن آدمی برانگیزد .

در مقابل این خوش‌آمد گوئی پی‌یترو احساس کرد که غرور و شهامت او از نوجان گرفت و لب بسخن گشود :

– استاد اگر این ساز خوب و زیبا است از مرحلهٔ کمال دور است . من به ویولی فکر می‌کنم کوتاه‌تر و راست‌تر و مستقیم‌تر که فقط چهار سیم داشته باشد . صداهائی که از آن درآید نرم‌تر ، پاک‌تر ، صاف‌تر و بی‌آلایش‌تر خواهد بود که بواسطهٔ اینهمه انعکاس و پیچیدن صدا ثقیل و پرمهمه نخواهد بود و من تصور میکنم که با چنان آلتی به فضیلت و کمال می‌توان دست یافت .

او از يك کشو میز طرح‌های اولیه و رسم‌ها و الگوهای بیرون آورد که شناسائی و آگاهی عمیق وی را از هنر خویش نشان میداد و استاد مدتی آنها را مطالعه کرد . مگر خود

استاد سابقاً برای لودویک لومور Ludovic lo Maure يك لوت از نقره نساخته بود ؟  
 - گمان می‌کنم فکر و اندیشه شما را که بنظرم جالب است دریافته باشم. چند روز دیگر  
 من برمیگردم و نقشه‌های کامل و منقح سازی را که شما بآن می‌اندیشید برایتان خواهم آورد  
 اما يك شرط .

پی‌یترو با خوشحالی و در عین حال با دل‌واپسی و پریشانی پرسید :

- چه شرطی ؟ من قبلاً آنچه را که شما بخواهید قبول و امضاء میکنم .  
 - شرط این است که اولین سازی را که برطبق نقشه‌های من خواهید ساخت بمن بفروشید  
 و اینکه بمن اجازه دهید قیمت آنرا همین الآن پردازم .  
 - ممکن نیست استاد ...

- شما شرایط مرا قبول کردید و نمی‌توانید از قول خود برگردید .  
 و در موقعیکه گرم صحبت بود لئونارد کیف پول پرو پیمانی را روی يك گوشه میز  
 کارگاه گذاشت .

صدای اعتراض پی‌یترو در امواج يك حمله شدید سرفه خاموش شد .  
 کاتارینا تا دم در هنرمند بزرگ و شاگردش را بدرقه کرد و جز کلماتی تشکر آمیز که  
 بالکنت زبان ادا شد نمیدانست چه بگوید .

- این منم که مدیون او خواهم بود . فکر او در آنچه که ما از موسیقی میدانیم انقلابی  
 برپا خواهد کرد .

موقعیکه دختر جوان نزد برادرش بازگشت احساس حق شناسی در مقابل لئونارد روح  
 او را فرا گرفته بود اما چیزی که در قلب وی میدرخشید تصویر قرآنچسکو ملزی خوبی و  
 لبخندی بود که بوی تحویل داده و حرکت ظریف و دل انگیزی که در هنگام رفتن و دور شدن  
 از او با دست بسوی او کرده بود .

در آن موقع که لئونارد منزوی در کلو، قلم موهای خود را کنار گذاشته و برای استخراج  
 فورمولهای طراحی شده از طرف لوت ساز جوان و ترسیم نقشه‌های کامل آن کار میکرد ،  
 مرض پی‌یترو شدت یافته بود و هیچ کاری نمیکرد . ویونی که تازه ساختن آنرا شروع کرده  
 بود ناتمام روی میز کار گاهش افتاده و يك لوت ، بیهوده انتظار آخرین دست رنگ و روغن  
 خود را می‌کشید . او پیوسته تکرار میکرد :

- استاد رحمش آمد ، او بواسطه محبتی که بتو داشت بمن ترحم کرد ، اواز پول طلای  
 خود بمن صدقه داد همانطوریکه اندیشه باطل و خیال خامی را بمن بخشش کرد .

با وجود سخنان آرام بخش و غمگسارانه کاتارینا و با وجود مواظبت‌های مستمر او ، تب  
 از مرد جوان دست برنمیداشت . با اینکه هوای پائیز خنک و تا اندازه‌ای سرد بود او گاهی  
 بدون لباس کافی رفت و آمد میکرد و گاه در حالیکه خود را در بالا پوشی پیچیده و در مقابل  
 آتش مانند کلاف نخی درهم رفته بود دندانهایش بهم میخورد .

در پرتو سخاوت و بخشندگی لئونارد و دختر جوان می‌توانست برای برادرش بهترین  
 خوداكاها را ترتیب دهد اما او اشتها نداشت و هر ظرف غذایی که میدید در روح او اندیشه يك

صدقه حقارت آمیز را می‌انگیخت .

باری بعد از پانزده روز لئونارد و ملزی مراجعت کردند درست در وقتیکه پی‌یترو از يك حالت بحرانی درآمده و بدترین روزهای عمرش را می‌گذراند . دیدار استاد مانند اثر سحر و جادو باو شفا داد .

لئونارد و پی‌یترو گفت :

– همینقدر هست که گمان میکنم راهش را پیدا کرده‌ام و اینک با شما است که اگر عملی باشد باجرا و انجام آن اقدام کنید .

پی‌یترو با شتابزدگی خود را روی نقشه‌های کاملی که هنرمند پهن کرده بود انداخت و درحالیکه تمام وجودش غرق در شوق و هیجان بود گفت :

– همین است ، درست همین است . دسته‌بند کافی دراز که به قنطاق و چهارگوشی آن منتهی میشود ، خرك ، صفحه و شکافهای آن و بخصوص شکل ظریف ، کشیده ، سبك ...

– چه‌قدر وقت برای ساختن این ساز لازم است؟

– يك ماه ، تا يك ماه دیگر من آنرا بشما تحویل خواهم داد .

ولوت ساز جوان این جمله را با شوق و شغف فریاد کشید . استاد گفت :

– یکماه دیگر ما برمیگردیم .

درموقع رفتن لئونارد دلواپسی و نگرانی خود را از کارتارینا پنهان داشت . و تا یکماه

دیگر پی‌یتروای باقی هست ؟

این‌دفعه قبل از بیرون آمدن از دکه ، ملزی دست کارتارینا را بوسید .

از این لحظه پنداری که پی‌یترو صحت یافته بود . او اکنون بهنگام کارکردن آواز میخواند ، برفر آورده خود ، به خواهرش ، به گل تازه‌ای که هر روز برایش می‌آورد لبخند میزد ، او بزندگان لبخند میزد .

هیچ چوبی برای چیزی که او میخواست بسازد خیلی خوب نبود ، هیچ دقت و احتیاطی برای تنظیم و میزان کردن قطعات آن خیلی دشوار نبود . او تارهای آنرا از میان صدها زه انتخاب نمود ، سیم سل و رو لا را سوار کرد و برای سیم خواننده یعنی می‌که صدای آن میبایستی بقدری بلند و صاف باشد که بنظر وی بتواند به تنهایی با صغیر ملائک مقرب سنجیده شود ، زه نازک و ظریفی را برگزید که قابل تصور نبود درموقع کشیدن و کوك کردن از هم نگسلد .

پس از سه هفته ساز آماده بود . پی‌یترو آنرا آزمایش کرد و هماهنگی صداهائیکه از آن درمی‌آمد بقدری عالی بود که باعث حیرت و تعجب او و خواهرش گردید . با این حال او نپذیرفت که کارتارینا جز امتحان ساز کاری و هماهنگی پرده‌های مختلف ساز نفقه دیگری از آن بیرون بکشد . آلت جدید که شاهکار زندگی وی بود میبایستی اولین آواز خود را در حضور استاد بخواند .

پی‌یترو بنا کرد انتظار کشیدن ولی قوای او رسم بیوفائی پیش گرفتند . يك شب دچار

سرفه شد يك سرفه دردناکتر ، گرفته‌تر و رگه‌دارتر ، از همیشه و لبهایش از خون رنگین شد

کاتارینا تختخواب برادرش را در دهه کنار آتش ملایمی که او اثر کار خود را جلوی آن می‌خشکاند برپا کرد .

روز بروز پی‌یترو را بی‌رحمانه‌تر سرفه می‌گرفت و هر روز او بیشتر ضعیف می‌شد و خواهرش دائماً بایستی قدم‌زدن در خیابان یا اطاقها را بهانه قرار دهد برای آنکه او گریستن وی را نبیند .

بعد او مراجعت می‌کرد و کشیک خود را در بالین مریض از سر می‌گرفت در حالیکه سعی مینمود سراو را با قصه و حکایت گرم کند .

در چنین وضعی بود که لئونارد و ملزی در پایان یک روز از ماه دسامبر آنها را باز یافتند . تاریکی بر دهه سایه گسترده و تنها پرتو ضعیف آتش داخل آنرا روشن می‌کرد . لوت ساز جوان قادر به تکلم نبود اما او بوار شدگان لبخند زد و ساز تمام یافته را با نان نشان داد . آنوقت کاتارینا آنرا بدست گرفت و شروع کرد به نواختن «کائزوتتا دا پریماورا»  
Canzonetta da Primavera :

تا آنروز هرگز چیزی باین خوبی و زیبایی بگوش کسی نرسیده و مافوق تصور بود . بقدری عجیب و عالی بود که دوهنرمند دیدار کننده و بیمار ناتوان با شنیدن این نغمه که با آواز انسانی شباهت داشت بارامی اشک می‌ریختند .

لرزش باد در درختان تبریزی ، زمزمه چشمه ، جست و خیز اجنه پیزیکاتو ها (۱) Pizzicato بگوش میرسید و سپس روی سیم خواننده (سیم اول یا می) ضجه و مویه روحی که به بهار ناپدید شده و بر باد رفته می‌گریست .

در آخرین قسمت نغمه صدای خشک ضعیفی شنیده شد و یک نت بالاتر ، سیم خواننده پاره شده بود . چشمها بطرف پی‌یترو برگشت ، او بی‌حرکت بود .

با آخرین نت ، لوت ساز جوان آخرین نفس را بر آورده و مرغ جانش با روح اولین ویولون پرواز کرده بود .

\*\*\*

در یکی از تالارهای موزه لوور تا بلوئی دیده میشود که نمایشگر زنی در حد کمال حسن و زیبایی در حال نواختن ویولون است . این تا بلوکار فرانچسکو ملزی است و کسی که از او نقاشی شده کار تارینادردلی زن نقاش مزبور است که با اولین ویولون در مقابل لئونارد وینچی هنرمند عالیقدر فلورانس آهنگ «کائزوتتا دا پریماورا» را نواخت . این ساز که بر اساس مفروضات و معلومات استاد تأسیس و ترتیب یافته در دهه محقری از خیابان سنت پول بدست لوت ساز حقیری از اهل مانتو بنام پی‌یترو داردلی ساخته شده بود .

۱- مراد از این کلمه در اصطلاح موسیقی عبور یا تحولی است که ( Passage ) در نواختن ویولون یا کنترباس که در اثناء کشیدن آرشه روی سیمها بدین طریق اجراء میشود که نوازنده سیمها را با سر انگشت نشکنج می‌گیرد و صدای مخصوصی تولید می‌شود .